

نشریه دانشکده ادبیات تبریز

پاییز سال

۱۳۴۱

احمد گلچین معانی

يك رساله نفيس و گهنگسال هنري

هنرهای ملی ایران که امروزه نمونه‌های برجسته آن زینت بخش موزه‌های جهانست، قواعد و ضوابطی ذهنی داشته که استادان فن از نظر انحصار طلبی کمتر صورت مکتوب بآن میداده‌اند .

يك هنر ریشه‌دار ملی که چندین نسل دوام داشته، غالباً در يك خانواده از پدر به پسر منتقل میشده و همچنان در انحصار آن خاندان باقی بوده تا آخرین فرزند ذکور و بلاعقب آن خاندان قواعد و رموز آنرا با خود بگور ببرد .

از اینروست که درین روزگار باوجود آنکه استادان کاشی‌کار با اهتمام وجدیتی

هرچه تمامتر بترویج صنعت کاشی سازی اشتغال دارند ، هنوز نتوانسته‌اند رنگ فیروزه‌یی دلپذیر مسجدشاه اصفهان وزمینۀ نخودی بی نظیر گنبد مسجد شیخ لطف‌الله را بوجود آورند .

از دوستی وثیق شنیدم که چندین سال قبل مردی که پنجاه سال از کاشان بطهران آمده پیران پیران خود را بمعاون وزارت یا اداره کل صناعت آنروز رسانیده اظهار داشته بود که از زمان صفویه تا کنون ساختن رنگ لاجوردی انحصار و اختصاص بخاندان ما داشته، و من عمر خود را گذرانیده‌ام، فرزندی هم ندارم تا باو میراث نیاگان خود را بودیعت سپارم، و چون مایل نیستم که بارفتن من این هنر از بین برود ، نزد شما آمده‌ام که مرا راهنمایی بکنید تا بدون هیچ پاداشی قواعد آنرا تعلیم بدهم و بزادگاه خویش بازگردم .

اورا باداره مر بوط معرفی کردند تا از وجودش استفاده بشود و نیت خیروی جامعه عمل بپوشد. آن بیچاره هرچه انتظار کشید نتیجه‌یی حاصل نگردید، عاقبه الامر بادلی مرده و خاطری افسرده بموطن خود بازگشت و دیری نگذشت که راه دیار نیستی سپرد .

غرض اینست که در روزگاران پیش صنایع مستظرفه ما بیشتر جنبه عملی داشته و کمتر صورت علمی بآن میداده‌اند ، و از اینروست که اگر روزی رساله‌یی در باب یکرشته از هنرهای قدیم بدست آریم، آنرا غنیمت می‌شماریم و گرامی میداریم. نگارنده مدتی بود که درمحل کارم (کتابخانه مجلس شورای ملی) باستخراج مجموعه‌ها میپرداختم و برای هر رساله‌یی فیش جداگانه می‌ساختم ، در نتیجه از ششصد مجموعه چندین هزار فیش کتب و رسائل مختلف بدست آمد و در دسترس عموم قرار گرفت .

در خلال این کار دشوار و ارزنده بچیزهای عزیزى برخوردارم که اگر فرصتى دست دهد بعضى از آنها را بندريج معرفى ميکنم .

از آنجمله است مجموعه شماره ۲۴۵۹ که شامل رسائل ذيلست :

- ۱- رساله فى معرفة التقويم (ص ۱-۲۰) تأليف خواجه نصيرالدين طوسى .
- ۲- « فارسى هيات (ص ۲۱-۴۲) » « » « »
- ۳- « جمع مختصر در عروض و قافيه و صنايع شعرى (۴۳-۴۸) تأليف وحيدى تبريزى قمى .
- ۴- فصل در بيان خط تركى و سقناقى و اوهل و مشجر (ص ۸۵-۹۲)
- ۵- در بيان كاغذ و رنگهاى الوان (ص ۹۳-۱۰۳)
- ۶- رساله در وفق اعداد (ص ۱۰۳) که چهارده سطر از آن هست و بقيه از ميان رفته است .

قطع ۱۶×۱۲ در ۵۲ برگ ، هر صفحه ۲۰ سطر ، خط نستعليق متوسط ، عناوين بشنگرف ، كاغذ سمرقندى شكرى آهار مهره دار ، جلد ميشن خرمايى داغدار دولابى ، تاريخ تحرير حدود اواخر قرن نهم هجرى .

در پايان رساله دوم (ص ۴۲) خطوط تازه تبرى هست بتاريخهاى ۹۰۸ و ۹۱۶ .

رساله پنجم اين مجموعه که ظاهراً فصليست از كتابى ، در بيان انواع كاغذست و ساختن رنگهاى مختلف آن و طريق حلّ زر و نقره و برنج و مس و تر كيب مرگب و تشخيص قلم ، و از اين لحاظ شايدان دقت و درخور توجه بسيارست ، چه ما را بيك رشته از هنرهای ظريف و قدیم ملی ما آشنا میسازد ، بخصوص که از نظر احتواء بر نام گیاهان و اشتمال لغات و اصطلاحات فنی فارسی بسیار ذیقیمت و دارای اهمیت است .

نثر آن ساده و روان و خالی از هر گونه تکلفات منشیانه است، و با خصوصیات دیگری که دارد بنوشته‌های قدیمتر از قرن نهم می‌ماند، چه علاوه بر سیاق سخن که خود مؤید این معنی است، مؤلف در مقدمه رساله پس از ذکر رنگها مینویسد که: «... پس طریق هر یک بنمودار بیان و عیان کرده میشود» و این خود میرساند که در نسخه قدیمتر که این رساله از روی آن استنساخ گردیده است، رنگهای توصیف شده نمودار بوده، ولی در نسخه حاضر فقط نام رنگها و طریق ساختن هر یک از آنها مذکور و مسطورست.

فهرست مندرجات این رساله بقرار ذیلست:

- ۱- در بیان کاغذ
 - ۲- رنگ زرد
 - ۳- رنگ سرخ
 - ۴- رنگ آل
 - ۵- رنگ کبود
 - ۶- رنگ زنگاری
 - ۷- رنگ کاهی
 - ۸- رنگ عودی
 - ۹- رنگ سبز
 - ۱۰- رنگ گلگون
 - ۱۱- رنگ فریسه
 - ۱۲- رنگ نارنجی
 - ۱۳- زرّ حل
 - ۱۴- تقره حل
 - ۱۵- برنج و مس حل
 - ۱۶- لاجورد حل
 - ۱۷- لاجورد عملی
 - ۱۸- شنجرف
 - ۱۹- زنگار
 - ۲۰- طلق حل
 - ۲۱- زر نیخ حل
 - ۲۲- گل هر موز
 - ۲۳- اسفیداج حل
 - ۲۴- عروسک
 - ۲۵- در بیان ترکیب مرکب
 - ۲۶- در بیان قلم.
- دریغست که ما را از اینگونه نوشته‌های هنری معدودی بیش در دست نیست، و بنده تا کنون از متون فارسی نسخه دیگری که لفظاً و معنماً با این رساله برابری تواند کرد ندیده و نشنیده‌ام^۱.

۱- برای اثبات این معنی مناسب چنان دیده شد که فصلی از کتابی بسیار نفیس و گرانبها که مفاداً مشابه این رساله است در مقام مقایسه ذکر شود، تا اهمیت و اعتبار رساله موصوف بر خوانندگان معلوم گردد، این کتاب که ما فصلی از آن را در پایان این مقال مذکور*

علت قلات اینگونه رسائل همانا ضرت استادان فن بوده و ما باید باین حقیقت تلخ اعتراف کنیم که بهمین علت و سبب خیلی چیزها را از دست داده ایم .
اداره کل هنرهای زیبا را درین روزگار اخیر اوستادی خبیر بود که در گذشت (درود برروانش) او بتمام این فنون دست داشت ، و یکی از دوستان هنرمند من که سالیان دراز باوی معاشر و محشور بود، باصرار و ابرام تمام ازو میخواست تا طریق حل طلا و نقره یا افشانگری را بوی بیاموزد و نیاموخت، و من بنده اکنون این نسخه عزیز و نفیس را در معرض انتشار قرار داده بارباب خبیرت و بصیرت و دوستانان متون کهن تقدیم میدارم و از صمیم قلب بروان پاك مؤلف این گرامی نسخه درود میفرستم .

درین نقل رعایت امانت شده است و فقط در یکی دو موضع که حرفی ساقط بوده آنرا در میان دو قلاب | | قرار داده‌ام و بجز حرفهای پ، چ، گ، که در اصل ب، ج، ک بوده تغییری در آن راه نیافته است.

در شرح لغات و اصطلاحات نیز از کتب ذیل استفاده شده است :

فرهنگ آندراج، برهان قاطع، بهار عجم، فرهنگ جهانگیری، فرهنگ رشیدی، فرهنگ شلیمر، غیث اللغات، مخزن الادویه، فرهنگ نفیسی .

در بیان کاغذ و رنگهای الوران

کاغذهای جمیع بلاد را تجربه کرده‌اند، آنچه که پسندیده‌تر و پاینده‌تر است کاغذ بغداد و دمشق و آمل و سمرقندست که خطوط را قابل است. و کاغذهای جایهای

*میداریم «گلستان هنر» نام دارد که در باب خط و خطاطان و نقاشان و مذهبیان و افشانگرانست و مؤلف آن قاضی احمد بن میرمنشی ابراهیمی الحسینی القمی است که تا ۱۰۱۵ و فیات را ثبت کرده است .

گلستان هنر بدو زبان روسی و انگلیسی ترجمه و طبع شده و باکمال تأسف تاکنون متن فارسی آن طبع نرسیده است، آرزو مندیم که توفیق این خدمت نصیب بنده گردد. «گلچین معانی»

دیگر اکثر شکننده و نشوکننده و ناپایدار است، و کاغذ را اگر اندک گونه^۱ دهند بهتر بود، بسبب آنکه بیاض قوه باصره را ضعیف میکند، و تاغایت همه خطوط استادان بر کاغذهای ملون مطالعه افتاده، والوان مختلفه بسیار است، بعضی مفرد مجرد چون زرد و سرخ و آل^۲ و کبود و زنگاری و خودرنگ و کاهی، و آنچه مرکب است بعضی دیگر چون عودی و سبز و گلگون و فریسه^۳ و نارنجی، پس طریق هر یک بنمودار بیان و عیان کرده میشود:

رنگ زرد قدری زعفران بی غش را که نیک تلخ باشد، و زردرنگ بود، و ریشه ریشه، از یکدیگر جدا کند، و در شیشه اندازد، و هر یک منقال زعفران را پنج سیر آب پاک بیامیزد، و سر شیشه محکم کند، و در آفتاب نهد سه روز، تا تمامت شیره آن بیرون آید، و جرم او چون کاه بماند، آنگاه آنرا بر گویی^۴ پاک نازک بپالاید، و در قدح چینی بگذارد تا نیک صاف شود، پس در طبقی پاک و بزرگ ریزد و پهن، و کاغذ را در آن بیالاید، و چندان توقف کند که رنگ در مجموع اجزاء کاغذ اثر کند، آنگاه پاره کر باس پاک را بر طنابی اندازد، و کاغذ را بر بالای آن کر باس افگند، و در سایه خشک کند، بعد از آن مهره زند.

رنگ سرخ بآب بقم^۵ جوشیده کنند، و بآب گل بستان افروز^۶ کنند که جوشیده

۱- گونه: رنگ. «برهان»

۲- آل: سرخ نیم رنگ. «برهان»

۳- ظاهراً رنگ خزه مقصود است، چه فریس و فریز (بفتح اول) گیاهیست در نهایت سبزی و نازکی «برهان» و فریز (بکسر فا و وا) همان فرز یعنی سبزه روی آب درغایت سبزی «رشیدی»

۴- رگو، رگوک، رگوه، رگوی (بکسر اول و ضم ثانی و سکون واو مجهول) کر باس ولته و جامه کهنه سوده شده و از هم رفته باشد، و چادر شب یک لخت را نیز گویند و بضم اول هم درست است. «برهان»

۵- بقم (بفتح تین) معرب بقم، و آن چوبی باشد سرخ که رنگرزان بدان چیزها رنگ کنند. «برهان»

۶- بستان افروز: تاج خروس «مخزن الادویه»

بود، و بآب شاه‌توت، اما این رنگها را بقایى نیست و زرد و متغیر میشوند^۱، و کاغذ را درشت و شکننده می‌کنند، اما اگر رنگ لاک کنند بغایت خوب و بی‌عیب است، و هر پنج سیر رنگ لاک را دردیگ سنگین بایک من آب و نیم سیر^۲ لتر^۳ بجوشاند، تا با ده سیر آید، صاف کند، و کاغذ را رنگ کند، و بر همان منوال خشک کند.

رنگ آل قدرى گل معصفر را بر گویى افگند پاك، و اندك اندك آب بروى میزند تا هر زردابى که دارد مجموع از آنجا بچکد، بعد ازان هر يك من گل معصفر را دوسیر اشخوار سوده^۴ بروى افگند، و يك ساعت دست بروى مالد، بعد ازان اندك آب گرم بروى افشاند تا رنگ از وی بیرون آید، آنگاه پاره آب کشته ترش^۵ یا آب نارنج یا لیمو یا آب انار ترش یا آب غوره یا سرکه کهنه دران رنگ کند تا صاف شود، بعد ازان کاغذ را در رنگ نهد، و يك روز یا يك شب بگذارد، و بعد ازان بیرون آورد، و بر همان قانون خشک سازد، و احتیاط تمام باید کرد، و این رنگ مشکلاترین الوانست.

رنگ كمبود بنیل سرابی صاف کرده کنند، و بآب گلهای کبود، اما آن نیز پسندیده نیست، بهتر از همه آنست که در فصل تابستان قدرى تخم علف آفتاب گردش^۶ بگیرد، و رگوبى پاك را بشیره آن بیالاید و در سایه خشک کند، باز بیالاید تا سه بار،

۱- ظاهراً: وزود متغیر میشوند

۲- لتر: دانسته نشد که چیست، شلیمر در ذیل **لطر** (بضم اول و سکون ثانى و ثالث) مینویسد: پوست کنده اش در ایران مصرفى ندارد، مگر در ترکیب کردن با مواد مختلف رنگى «کشنیل» که تصور میکنند رنگ را بر میدارد. «فرهنگ شلیمر»

۳- اشخار (بفتح اول) قلیا را گویند که زاج سیاهست و در نگرزان بکار برند، و نوشادر را نیز گویند... «برهان»

۴- مطلق کشته (با اول مکسور) دو معنی دارد، نخست مخفف کاشته است و دوم: معنی شفتالو و آلو و زردآلو و امرود و امثال آن که تخم آنرا بر آورده خشک کرده باشند، «جهانگیری» و بصورت مرکب «کشته ترش» ضبط لغوی ندارد.

۵- آفتاب گردش = آفتاب پرست، آفتاب گردان. «برهان»

بعد ازان پاره خاك را بآب نوشادر نمکین کند و آن رگوی رنگین يك ساعت در زیر آن خاك نمناك کند، تارنگ لاجورد گیرد، و خشک کند، هر گاه که خواهد قدری ازان کبودك در آب سرد بیفشارد؛ و صاف سازد، و کاغذ بدان رنگ کند، اما این نیز پایدار نباشد، و از رنگ اصل بگردد و بنفش شود.

رنگ زنگاری خوب را که از ورق مس و سرکه کهنه حاصل شده باشد، در کاسه چینی بسر که صلایه کند، تاهیچ جرم در وی نماید، پس هر يك سیر زنگار را دهسیر آب بیامیزد، و یکشنبهان روز بنهد، و سر بیوشد تا گرد و خاك بروی نرسد، بعد ازان صافی آنرا بگیرد، و کاغذ بدان رنگ کند.

رنگ خودرنگ قدری برگ حناء پاک بی غبار و خاك را و نا کوفته بود^۱، در آب گرم کند، و یک روز یا یک شب بگذارد، بعد ازان بپالاید، و صاف سازد، و کاغذ بدان رنگ کند، و هر يك سیر حننا را دهسیر آب باید، و اگر آب زیاده کند، رنگ هله^۲ شود، و اکثر این رنگ اختیار کرده اند.

رنگ کاهی قدری ازان زرداب که از گل معصفر^۳ گرفته باشند، نیک صافی سازند^۴، و کاغذ بدان رنگ کند، و در آفتاب خشک گرداند.

اما آنچه مر کبست: هر دو رنگ را با یکدیگر بیامیزند، رنگی دیگر حاصل شود.

رنگ عودی قدری رنگ لاک و رنگ کبودك را با هم ضم کند، و کاغذ را رنگ کند، و آمیزش الوان تعلق بارادت کاتب دارد، از هر کدام زیادت کند تغییر در لون ظاهر شود، تا هر کسی چه اختیار کند.

۱- کذا و ظاهراً: که نا کوفته بود.

۲- مله بر وزن غله: قسمی از پنبه که زرد خودرنگ است. «نقیسی»

۳- گل معصفر: گل کاجیره است که بدان جامه رنگ کنند. «برهان»

۴- کذا و ظاهراً: سازد،

رنگ سبز قدرى كبودك واندكى زرداب باهم بياميزد، و صاف سازد، و كاغذ بدان رنگ كند، و خشك سازد، و باز رنگ كند .

رنگ گلگون قدرى رنگ لاک و زعفران بايكدیگر بياميزد، و كاغذ بدان رنگ كند، و اگر زعفران زيادت كند بهتر آيد .

رنگ فريسه قدرى آب مازو و كبودك باهم بياميزد، و يك روز بگذارد تا صاف شود، كاغذ بدان رنگ كند .

رنگ نارنجى قدرى زعفران و شاه آب گیل معصفر^۱ باهم بياميزد، و كاغذ را نيم دروى بگذارد^۲ و بعد ازان در سايه خشك كند، و اگر اول كاغذ را آل كند پس ازان بزعفران بردارد بهتر بود، و چند نوع و گونه اختراع کرده اند كه خط بروى خوب مى آيد .

قدرى حنا و زعفران و كبودك باهم بياميزد، و كاغذ بدان رنگ كند .
و **ديگر** اندكى سياهى^۳ و زعفران و آب غوره مختلط كنند، و كاغذ بدان گونه دهند^۴ .

ديگر تخم خطمى^۵ شبانه روزى در آب كند و بپالاید، و كاغذ بدان گونه دهد، و اين بغيات مختار و پسندیده است، و كاغذ را نرم سازد، خط بروى خوب آيد .

ديگر قدرى نشاسته آهار، نيك تنك پزند و بپالایند، و كاغذ را بدان بر آرد و خشك كند، و دو كاغذ را بآهار برهم ميتوان چسبانيد، چنانك هر دو يكي شود، مهره زند و بنويسد، كه خط بروى بغيات خوانايبى و زيبايى بنهايت مى آيد، و با كاغذ سلطانى برابر آيد .

۱- شاهاب: رنگ سرخى باشد كه مرتبه اول از گل كاژيره (= كاجيره) كشدند. «برهان»

۲- كذا و ظاهراً نيم ساعت دروى بگذارد .

۳- سياهى: مركب است «آنندراج»

۴- گونه = رنگ .

۵- اصل: تخمى خطمى .

دیگر قدری سریشم ماهی سفید را سه‌شنبه‌روز در آب پاک کند، و بعد ازان بآتش نرم گرم کند، در حال شود، بمالاید و کاغذ بدان برآرد، و با احتیاط خشک کند، و مهره زند و بنویسد .

و بچند چیز دیگر کاغذ تنک را قوی توان ساخت، تا پرها که بروی وی باشد و قلم کاتب را مانع و دافع سرعت حرکت شود بصلاح آرد .
[دیگر] لعاب اسپغول^۱ را نیک صاف سازد، و کاغذ را یک‌زمان دروی بگذارد، بعد ازان خشک کند .

دیگر آب خربزه شیرین، و آب تخم خیاربن، و شیرۀ انگور بی‌دانه، و حلیم برنج بی‌روغن، و آب صمغ عربی، و آنچه بدینها ماند مقوی کاغذست، و همچون آینه سازد، پس هر کدام اختیار کند مجموع مجربست .

و شرح الوان ازان کرده شد، که درین روزگار ظرافت و لطافت بر طبایع مستولی شده و رقاع^۲ که بقاع^۳ نویسند از تکلف و تلطف حالی خالی نباشد، و بعضی کاغذ را الوان و میده^۴ و افشان کنند، اما هر چه از زبان سلطان باطراف و اکناف یا از اشراف و اعراف بخواقین نویسند، ادب آنست که بر کاغذ سفید باشد، بلکه اگر

۱- اسپغول (بکسر اول و فتح ثالث) اسفرزه است «نفیسی»

۲- رقاع (بفتح اول) یکی از شش خط اختراعی ابن‌مقله «نفیسی»

۳- بقاع (بکسر اول) بقعه‌ها، خانه‌ها، سرایها «نفیسی»

۴- میده (بفتح اول و ثالث و سکون ثانی) آرد گندم دوباره بیخته را گویند و نام حلوائیست که از شیر گوسفند و شکر سفید پزند، و بعضی گویند نام حلوائیست که چند میوه را در شکر بپزند، و بعضی دیگر گویند که آب انگورست که نشاسته و آرد گندم در آن کنند و چندان بجوشانند تا سخت شود، و بعد از آن مانند شمع بر رشته‌ای که در آن مغز گردکان و بادام کشیده باشند بریزند و آنرا بشرکی «باسدق» گویند بضم دال ابجد «برهان»

بنظر میرسد که قسمت اخیر این شرح که «باسدق» است، بمناسبت رنگ سایه و روشنی که دارد بامعنی متن سازگار باشد، و مؤلف از «میده» مجازاً رنگ «ابری» یا «افشان» اراده کرده باشد .

مهره نیز نزنند اولیترست، و لیکن از دوستان و یاران بهمدیگر هر تکلف که کنند عیب نیست .

زر حل بعد از آنک استادن زر کوب، زر خوب از يك مثقال طلاء تمام عیار، مقدار صد ورق کوفته باشند، ازان اوراق چند عدد بستاند، و قدری سریشم سیاه بگدازد، و اندکی ازان در کاسه چینی کند، و يك يك ورق در کاسه افکند، و دست را بآب گرم و صابون رقی^۱ پاک بشورد، و بدو انگشت یکی سبابه و یکی وسطی از دست راست بر گرداگرد کاسه بمالد، تا چون داند که آمیخته شد آب صافی بسیار در کاسه کند، و دست و کاسه را پاک بشوید، و از غبار و چربی و سیاهی محافظت کند، و بنهد تا تمام طلا باتک کاسه^۲ نشیند، پس آن آب زیادتی را بریزد، و بقلم موی ازان حل بر کلك کند و بنویسد، و چون خشک شود بسنگ یشم یا جزع^۳ جلا داده آهسته آهسته مهره زند، و اگر تواند بسیاهی تحریر^۴ نیک باریک کند .

نقره حل هم برین طرز که زر را حل کنند، و بآب صمغ غلیظ نیز حل توان کرد، و بعسل مصفی هم حل میکنند، و شرط آنست که هر گاه که کتابت تمام کند، و زر و نقره حل کرده بماند، آبهایی که در کاسه باشد بریزد، و آنرا بر آتش خشک کند، که در میان آب اگر بسیار بگذارد تیره شود، پس هر گاه که باز آغاز کند بنوشتن زر و نقره، بهمان دو انگشت بآب صمغ یا سریشم قدری بمالد، آنگاه بران منوال کتابت کند .

۱- رقی (بضم اول و تشدید ثانی) پیه بسیار تنگ را گویند «نفیس»

۲- تک (بفتح اول) = ته

۳- جزع (بفتح اول و سکون ثانی) سنگیست که از معدن عقیق خیزد، بعضی شبیه بچشم (= باباغوری) باطبقات و خطوط مستدیر سفید و زرد و سرخ و سیاه، و بعضی صفایحی و دوطبقات رنگارنگ بر روی هم «مخزن»

۴- تحریر: خطی مویین که بر گرد خطوط و نقوش و تصاویر کشند، محتشم کاشی گوید: تاخطت یافته تحریر، رخ ساده رخان پیش رخسار تو نقشیست که بی تحریرست «بهارعجم»

برنج و مس حل قدری برنج مروی را یا صفحه مس صافی را بر سنگ آب بساید^۱، تا اندک اندک جمع شود، بعد ازان در قدحی چینی کند، و بنمک سنگین و آب گرم بشوید، و بگذارد تا باز نشیند، آب آنرا بریزد، و بسریشم سیاه مثل زرو نقره بمالد، و بدان کتابت کند، و بسنگ جزع مهره زند، خوب نماید.

لاجورد حل از کوه بدخشان حاصل شود، و آنرا صلایه کنند و بشویند، و سراب آنرا بگیرند، و آنرا شمس خوانند، و آنچه بماند بغایت رنگین و شکفته باشد، پس چون خواهد که بکار برد، باید که اول صمغ آنرا خمیر کند، و بسیار در تک کاسه بمالد، بعد ازان بآب صمغ رقیق آنرا بدان مرتبه رساند که لایق و موافق کتابت باشد، بکار برد.

لاجورد عملی ترکیب آن از نیل خام سرابی و اسفیداج^۲ و آب صمغ باشد، که نیل بروی سنگ بآب بساید، و اسفیداج را بشوید، و نرم آنرا بنیل بیامیزد، تا آنگاه که بقوام آید، بآب صمغ صلایه کند و بکار برد، و کتابت بسیار پایدار باشد.

شنجرف اصل او از گوگرد و سیماب است، و از گیل حکمت^۳ ظرفی سازند، و بآتش نرم نرم آنرا بپزند، و بهترین آن در فرنگ سازند، پس کاتبان را در بسیار محلها بکار آید، و در صلایه کردن آن احتیاط تمام شرطست، اول بر سنگ بساید تا نیک نرم شود، بعد ازان اندک اندک بآب انار ترش صلایه کند، تا وقتی که هیچ جرم نماند، بآب گرم، سنگ و دست را درجایی بشوید، و دو ساعت بگذارد، پس زردابی

۱- کذا، و نظیر این دستور در لاجورد عملی چنین است که: «نیل بروی سنگ

بآب بساید»

۲- اسفیداج: معرب اسفیداب است که زنان بر روی مالند و نقاشان و مصوران هم

کار فرمایند «برهان»

۳- گل حکمت: خاک رست پاک خالص را با خرده پشم یا کرباس و مقداری نمک

مخلوط کنند و خوب بوزند و بسرشد و مدتی آنرا بگذارند تا خوب سرشته و ورزیده شود،

آنگاه با آن بوته و نظائر آن سازند، «از افادات استاد همایی مدظله»

که بر سر آن آمده بود بریزد، و باقی را بر خشت پخته نو آب نارسیده کند، تا زود خشک شود، پس قدری را بآب صمغ برسد^۱ و بدان کتابت کند .

زنگار توفال مس را مقداری بستاند، و در ظرفی کند، و همان مقدار از سرکه کهنه با آن بیامیزد، و در چاه آب آویزد، و مدت چهل روز بگذارد، پس چون بیرون آرد زنگار شده باشد، قدری را بر گویى به بیزد ، و در کاسه چینی بآب عنز [ر]وت^۲ صلايه کند، و بدان آنچه خواهد بنویسد، و اگر اندک زعفران باوی بیامیزد، فستقی شود^۳، اما خاصیت او آنست که چون مدتی براید کاغذ را سوراخ سازد، و بردوام و قوام آن اعتماد و اعتضادی نباشد .

طلق حل سنگیست که از میان توده های خاک که در کوههای بزرگ باشد حاصل شود، و آن دو نوع باشد : یکی ورق ورق بر روی یکدیگر مثال آبگینه ، و از آن تابهای حمام^۴ سازند، و دیگر ورق او بغایت ریزه و روشن و تنک و پاک و در خشنده، پس ازین نوع ثانى قدری را در خریطه^۵ کند، که از کرباس باشد، و پاره های یخ در خریطه اندازد، و بر سر کاسه در دست می مالد، و آب آن بتدریج در کاسه می ریزد ، تا چون یخ تمام آب شود باردیگر یخ در خریطه کند، همچنین چند کثرت صلايه کند، پس يك شب بگذارد، بعد از آن آب زیادتی را بریزد، و بآب صمغ حل کند ، و بدان کتابت کند هر کاغذ رنگین، و اگر اندکی زعفران با آن آب بیامیزد مثل زرنماید، و اگر باشنجرف بیامیزد همچون افشان نقره نماید ، و اگر بر کاغذ آل نویسد ،

۱- برسد : مخلوط و آغشته کند

۲- عنزروت: معرب انزروت است، و آن صمغی باشد تلخ که بیشتر در مرهمها بکار

برند «برهان»

۳- فستقی: (بضم اول و ثالث) برنگ پسته، و فستق معرب پسته است. «نفیسی»

۴- تابهای حمام: جامهای بلورین که در تابدها تعبیه کنند و آنرا «گلجام» و

«آیینة جامی» نیز گویند. «بهارعجم»

۵- خریطه: کیسه

و بجزع مهره زند، همچون زر و نقره نماید، و این را طلقِ محلوب^۱ گویند، و اگر طلق را محلول تواند کرد، ازوی بسیار عجائب و غرائب توان ساخت .

زرنیخ حل و این نیز دو گونه باشد: زرنیخ ورق، و زرنیخ کملوخ، اما زرنیخ ورق رنگین تر و درخشان ترست، قدری ازان بستانند، و بر روی سنگ نرم کنند و بسایند، پس بکر باسی به بیزد، و بآب سرد صلایه کند، و بصمغ بسرشد، و بدان کتابت کند که بغایت رعنا نماید، اما نزدیک لاجورد و بر کاغذ کبود یاسیاه یا آل .

گل هرموز از قعر دریا حاصل شود، هر گاه آب با قعر افتد، مردم ازان بسیار بردارند و خشک کنند، قدری ازان بستانند، و در آب کند، بعد ازان ازین طبق بدان قدح و ازین قدح بدان کاسه میکند، و هر بار آنچه بر سر آب می آید در قدحی میکند، تا آخر همه را در دوات کند، و قدری صمغ سوده، بیخته باوی بیامیزد، عودی باشد .

سفیداج حل از قلعی سازند، قدری ازان بستانند، و نرم بسایند، و بآب صمغ خمیر کنند، بعد ازان در میان آب بسیار نهد، تا اندک حل شود، آنرا نیز قدح بقدح می پیماید، و سراب آنرا که روح می خوانند جمع میکند، و آب زیادتی را میریزد تا بقرار آید، بآب صمغ ضم کند، و بدان هر چه بنویسد پسندیده آید .

عروسک از شاه آب معصفر سازند، چنانک قدری شاه آب را در ظرفی کند، و پاره یخ در آنجا افگند، تا لخت لخت شود، چون جگر، پس اندک آبی که زیادت داشته باشد، پاره پشم را شانه کند، و بر لب آن قدح نهد، و قدح را کز کند تا بمرور بچکد، بعد ازان قدری صمغ سوده با آن بیامیزد، و بر نی انداید تا در سایه خشک شود، بعد ازان که احتیاج باشد اندکی را در آب گرم حل کند، و بدان هر چه خواهد بنویسد، و اگر شب در آب بماند تیره شود، و بدین مجموع الوان که یاد کرده شد،

جدول توان کشید، و اگر جدول حلّ طلا باشد، زیادتی تکلف و زینت گردد، علی هذا القیاس، تامحلّ چه باشد، ولایق که شناسد.

در بیان ترکیب مرکب

اگر خواهند که مداد سیاه روان براق پیدا سازند، زیادت از عادت بدان مهمّ پردازند، و خود ساختن اولی می نماید، و متقدمان در باب آداب مرکب نسخه های منتخب معرّب مرتب کرده اند، و آنچه از همه بهتر و آسان تر بود اینست:

باید که قدری روغن کتان خالص بستانند، و از پنبه نو فتیله سطر بتابد، و اندک نم کند، و در چراغ نهد، و روغن پُر سازد، و در گوشه بنهد که باد نباشد، و روشن کند، و سبویی آب نارسیده را پاره از طرف سر بشکنند، و بر سر آن چراغ بیاویزد، تا آنگاه که دوده جمع شود، آن دوده را از سفال به پرم مرغ فراهم آرد، و در میان کاغذ کند، و محکم به پیچد، و در میان خمیر گیرد، و در تنور گرم برد. تا نیک پخته شود، پس چون ازان چربی که اصل دوده^۱ مستودعست^۲ بشدتّ حرارت بسوزد از تنور بیرون آرد، و مقدار ده درم بر کشد و بنهد و صمغ عربی سفید پاک که اگر ازوی يك حبه در دهن گیرد، درم آب شود، و هیچ جرم نماند، مقدار بیست درم بستانند، و سه شبانروز در آب جوشیده کند که سرد شده باشد، تا نیک حل گردد، آنگاهی بکر باسی محکم بپالاید، پس دوده را درهاون کند، و بدان آب صمغ خمیر کند، و بسیار بکوبد، تا هر دو مضمحل شوند، بعد ازان مازوی رسیده بی سوراخ را نرم کند، مثل جو و گندم پانزده درم، و پنج روز در آب کند، و در آفتاب نهد تا شیره وی تمام بیرون آید، آنرا نیز بر گویی سطر بپالاید، و ازین آب مازواندک اندک دران دوده می ریزد، و صلایه می کند

۱- کذا، و ظاهراً؛ آن چربی که دراصل دوده مستودعست، همچنانکه در چند سطر

پایین تر گوید: «تا آن گوگردی که درذات زاگک و دیعت و طبیعت است بسوزد»

۲- مستودع: امانت داده و سپرده شده «نفیسی»

تا تمام آن آب مازو را دروی صرف کند، آنگاه پنج درم زاگ ترکی^۱ را بر روی صفحه آهن یامس نهد، و بر سر آتش دارد، تا آن گوگردی که در ذات زاگ ودیعت و طبیعت است پاک بسوزد، پس نرم بساید، و اندک اندک درسیاهی می ریزد، و چند روز بانجام، بر دوام صلایه میکند، تا اجزاء مجموع بهم ضم شود، پس قدری آب حنا و آب برگ مورد، و آب و سمه، و قدری گلاب، و عرق نسترن، و آب زعفران، و صبر سوده، و نمک فشان، و اندکی مروارید و مرجان سوده، و مشک و عنبر اشهب^۲ و زر و نقره و مس و برنج حل^۳، و شنجرف و لاجورد، با آن سیاهی بیامیزد، که از بنها هر یک خاصیتی دیگر دارند، و فائده دیگر، و این ترکیب عجیب هرگز بسبب آب و هوا تبدیل و تغییر نپذیرد، و سالهای بسیار، و قرنهای بشمار، بر صفحات روزگار ناهموار، پایدار و برقرار بماند، و این را مدار طاوسی میخوانند، و دیر غلیظ می شود، و اگر بسبب مرور و مرور شهر و اعوام، و حرارت و بیبوست هوای صبح و شام، اندک غلظتی در وی مشاهده کند، و ناروان رود، چاره آنست که اندک کفک دریا و صمغ و سندروس سوده در دوات کند، تا غلیظتر شود، پس اندکی گلاب دروی ریزد، تا باز بحال اصل آید، و اگر کسی را قوت و قدرت آن نباشد که از عهده تکلیف این مصالح و ادوات بیرون آید،

نوعی دیگر آسان تر آنست که یکی از فضلا نظم کرده است، تا زودتر یاد گیرند،

و آن رباعی اینست برای مثال :

نظم

بستان دودرم دود چراغ بی نم	صمغ عربی درو فگن چار درم
مازوسه درم، نیم درم ترکی زاگ	از بهر مرگبش بفرسای بهم

۱- زاگ : گوهریست کانی که بنمک ماند، و معرب آن زاج است. «برهان»

۲- اشهب : هر چیز سیاه رنگ که سفیدی در رنگش غالب باشد، و این لفظ در صفت

رنگ عنبر بسیار مستعمل است. «غیاث»

نوعی دیگر از فواید مولانا صدر الشریعه اقتضار کرده است :

نظم

همسنگ دوده زا گست ، همسنگ هر دو مازو

همسنگ هر سه صمغست ، آنگاه زور بازو

نوعی دیگر قدری مازو را خرد کند، و سه روز در آب بگذارد ، پس آن آب صاف را در هر کاره سنگین کند، و آتش نرم نرم کند، تا چنان با قوام آید که چون بر کاغذ بنویسد نشو نکند، آنگه زاگ پاک بی گوگرد و خاک، باوی بیامیزد و بیالاید، مدادی نیکوست، اما از نم نگاه باید داشت که نشو نکند، و اوراق بر یکدیگر چسبند. نوعی دیگر ازین نیز آسان تر آنست که قدری نشاسته را در تابه آهنین کند، و آتش تیز کند تا بسوزد، و آتش در وی افتد، پس بآب یا گلاب ، حل کند و بدان کتابت کند .

در بیان قلم که قلم نیک کدام است: علامت و امارت قلم خوب آنست که رنگ پوستش شفاف و سرخ باشد، و گران وزن باشد، و بلند قامت و راست هیأت، و رنگ اندرون او بغایت سفید، و هر قلم که پوستش زرد و یاسیاه باشد، و خام و سبک وزن، و میانۀ او تیره و بی مغز و کوتاه قد و کژ بود، بروی اعتماد نشاید کرد، و خط از وی بر حسب ارادت کاتب واقع نشود، واللہ اعلم بالصواب .

پایان

۱- هرکاره : دیکه سنگین سرگشاده که در آن آتش و جز آن پزند و بخراسان

معروفست. فردوسی گوید :

که هرکاره و آتش آور نهفت

بیامد زن از خانه باشوی گفت

«رشیدی»

و اینک فصلی مشابه رساله سابق الذکر از تذکره گلستان هنر :

خاتمه کتاب در باب جدول و تذهیب و رنگهای الوان و ساختن مرکب و سایر لوازم کتابخانه و شستن لاجورد .

قاعده جدول مرصع بطریق نظم

کش سه خط را قریب یکدیگر	و زطلا حل آخرین برتر
گوشه‌ها کن نشان بچار درشت	تا کشی روبرو و پشت پشت
آنچه مابین این دو خط شاید	کمتر از پشت کاردی باید
در میان هم دو خط بود اولی	تا نگردد بیاضها همه جا
بعد ازان مهره کش مکن تقصیر	تا توانسی کشیدنش تحریر
کش دو تحریر در خط اولی	پس سه تحریر کش خط اخری
چون میان را کنی مثناهم	چار تحریر باید انرا هم
کنجها مگذران زیکدیگر	جهد کن تا نهند سر بر سر
در میان دو خط اول کش	لاجوردی که نبودش مرغش
هست پیوسته آن دو خط میان	در میان نیز لاجورد بران
باز پایین آن دو خط دگر	خط سبلو بکش وزین مگذر

جدول دوله اول خط باریک بکش، بعد از آن در پس آن خط گنده‌تر، میان هر دو خط چون پشت کارد نماید، بعد از آن مهره بکش، خط باریک را تحریر بکش و خط آخر را چهار تحریر بکش، دوازده و دوازده، آنگهی لاجورد برش بکش .

جدول مثنای اول دو خط طلا بکش در برابر هم، بعد ازان طلا را مهره بکش،

وهر خطی را دو تحریر بکش، یکی از پیش و یکی از پس بکش، و در آخر لاجورد بکش.

درصفت مالیدن لاجورد میباید لاجورد را در ظرفی ریزی و قطره دویی صمغ برو ریخته خمیر باید کرد، بعد ازان قطره قطره آب بروی باید ریخت و مالید و ملاحظه کرد، اگر غلیظ است قطره بی چند آب می باید ریخت، و اگر رنگ میریزد قطره دویی صمغ می باید اضافه کرد، و بعد ازان گفته اند که صمغ در رنگها خطاست و خوب نیست. الأسرخی که درو زیاده میباید.

درصفت لاجورد شستن بدانکه بهترین سنگها لاجورد سحق باشد، و بعد او بر تیه و دیگر بار جسم و بعد اینها دیولامی، و نیکوترین سنگها آنست که سنگ را ریزه ریزه سازند و خوش رنگ را از کمرنگ جدا سازند، و هر يك ازین قسمها را در هاون جدا گانه نرم سازند، و بعد ازان اول از صابون عراقی بشویند، طریق شستن با آب صابون آنست که پاره بی آب صافی در ظرفی کنند و صابون مذکور را کف زنند، چندانکه تیزاب تند شود و سنگ بیخته را در آب ریزند و برهم زنند و ساعتی صبر کنند چندانکه آب از حرکت بسکون آید، بعد از آن آبرا بقدر دیگر ریزند، هر چه ته نشسته باشد و درشت باشد آنرا جمع کرده بار دیگر صلایه کنند و به تیزاب بشویند و در ظرف دیگر نقل کنند، آنچه ته نشین شده باشد آنرا جمع کنند و بشویند و بمالند با آب صابون مذکور و با آب شیر گرم نیز میتوان شست مکرر چندانکه لاجورد بتمامی مستخلص ازان بیرون آید، بعد ازان آنرا خشک کرده در کاغذ کنند.

قاعده طلا حل کردن هر ورق طلا زیاده از چهار قطره صمغ نمی باید کرد،

در ته کاسه می باید مالید نه در کنار، البته زود بکنار کاسه نمی باید آورد، و طلا را بسه انگشت یا چهار انگشت آنقدر باید مالید که اصلاً درو خرده نماند، چون دست خشک شود بآب تر باید کردن، طلا را از اول مالش تا آخر دوسه ساعت زیاده نمی باید مالید که پوچ میشود، و چون نرم مالیده شود که اصلاً درو رشته نماند، چهار دانگ پیاله

را آب میباید کرد، و طلا را از دست و کنار کاسه می باید شست، تا همه بته آید، و بعد ازان سر کاسه را با کاغذ می باید پوشید، و البته سر کاسه را باز نگذارند و یک دو ساعت بگذارند، بعد ازان آب را از روی طلا بگذارند و کاسه را بالای آتش می باید نهاد تا خشک شود و زود می باید برداشت، بسیار در بالای آتش نمی باید گذاشتن، بعد ازان سریشم سیاه را اندک برو ریخته واکنند، و قطره‌یی چند بر طلا ریزند، و دیگر بمالند تا نیم روز، بعد ازان قدری آب برو ریزند، بگذارند اندک زمانی که بته نشیند، چنانکه اگر نگاه کنی عکس دروی نماید، بعد ازان اندکی با قلم موی بردارد و بکار برد، فی الحال مهره جزع برو بکش، اگر بستیمان طلا کم است، دیگر بستیمان کن، و اگر رنگ طلا سیاهست پاره‌یی آب نیز برو بریز.

در صفت رنگهای الوان و آمیختن آن بهم بدانکه رنگها که بکار دارند اول او را بآب صمغ عربی بیاید آمیخت، و اگر جهت مدهون بود یعنی از جهت آلت، خوب او را بزردۀ تخم مرغ باید آمیخت، زنگاری را سر که دروی کنند، و چون سرمه بسایند، و بآب صمغ عربی بیامیزند، و آب بروی افزایند بدان مقدور که باشد.

شنگرف شنگرف را چون سرمه بسایند، پس از آن بشوید، و شستن وی چنان بود که او را در کاسه رنگین کند و آب دروی کند و بجنباند و ساعتی رها کند تا آب صافی شود، بعد ازان آبرو بریزد، و دیگر صلایه کند، و دونوبت دیگر چنین کند، البته سه کورت باید شستن، و چون شسته باشد، از خاک و غبارش نگاه دارد، و دیگر باره بسایند، و آب صمغ عربی دروی کند تا سطر شود، و اگر برای قلم بکار برد، تنگ باید کرد تا قلم برود.

رنگ لاجوردی لاجورد را بسایند بسنگ و بسر که، و آب صمغ عربی باوی بیامیزد تا سطر شود، و شستن وی چون شستن شنگرف بود، همۀ رنگها شسته بهم بود.

رنگ زرنیخی اگر کسی خواهد که زرنیخ زرد را بآب صلایه کند، پس

آب صمغ عربى باوى بسرشد تا روان گردد.

رنگ سرخى اگر خواهد زرينخ سرخ آيد ، نخست وى را بسايد نيك ، هر چند كه خشك تر آيد سرخ تر گردد .

رنگ سفيدى سفيداب را آب بايد كردن و بر كوى تنك ماليدن تا پاك و روشن گردد ، بعد ازان آب صمغ دروى بياميزد و بكار برد .

رنگ آسمانى كه لاجوردى مر كهست ، اگر خواهد كه لاجورد را سفيد سازد برنگ آسمان گون! نيل و سفيداب را بهم بسايد نيك چندانكه خواهد و با سفيداب و لاجورد خوبتر آيد .

رنگ گلگون اگر خواهد كه گلگونه كند ، زنگار را با سفيداب بياميزد و با آب صمغ عربى يا بازردۀ تخم مرغ چنانچه گذشت بكار برد ، اگر چوب بود ، و اگر كاغذ بود بصمغ عربى بكار برد اگر نقش خواهد كرد .

نوعى ديگر لاجورد را باشنگرف بياميزد ، جمله را با آب صمغ عربى حلّ كند ، نيك بود .

درصفت ساختن انواع از مركب

همسنگ دوده زاج است ، همسنگ هر دو مازو

همسنگ هر سه صمغ است ، آنگاه زور بازو

دوده را در ته سفالينه بايد گرفت ، بهتر آنست كه از روغن بزرگ بگيرند ، و در كاغذى كردن ، و آن كاغذ را در خميرى گرفتن ، و در تنور گرم بر سر خشت پخته نهادن چندانكه خمير پخته شود ، آنگاه روغن از او رفته باشد ، پس دوده را از كاغذ بيرون آورده صمغ عربى پا كيزه برو زده بر ظرفى كند ، و آب بر آن ريزد ، اين مقدار كه

داند از آن آب بقوام عسل می‌آید، و بگذارد که چون عسل شود، پس دوده در هاون کند، و قدری از آن صمغ خیس خورده که چون عسل بقوام آمده باشد بر سر دوده ریزد تا خمیر شود، و بسیار بکوبد، بعد از آن مازوج خرد کرده را در ظرفی کند، و ده‌چندان آب درو کند، و برگ حنا و برگ مورد از هر یک درمی، و نیم درم و سمه و نیم درم افتیمون بر سر مازوج ریخته و یک شبانه روز بگذارد، و بعد از آن بجوشاند، چندانکه آب مازوج بر کاغذ نشر نکند، پس آنرا بکشد و بکرباس نو بپالاید و صاف نموده آب مازوج را نگاهدارد، و بعد از آن زاج قبری را در آب حل کند تا حل شود، و صاف نموده بآب مازوج ملحق سازد، و یکروز بگذارد، و بعد از آن صاف آب مازوج و زاج را دیگر باره صاف کند، چنانکه اصلاً درو دردی نماند، و قدری از آن در هاون بر سر دوده و صمغ ریزد، و این مقدار که سحقی توان کرد، سحقی کند، بعد از آن پاره‌یی نیل سراب با اندکی صبر در هاون اندازد و سحقی کند تا صد ساعت که تخمیناً پنج شبانه روز خواهد بود، بعد از آن تمام باشد، و از این کمتر سحقی ناتمام باشد، آنگاه قدری نمک هندی بانبات مصری در هاون ریزد، و همه آب زاج و مازوج را اندک اندک در هاون میریزد و می‌ساید و تجربه می‌کند، تا بعد مطوسی رسد، بعد از آن از هاون بیرون آورده بپالاید بحریر، و نیم درم مشک تبتی و یک مثقال زعفران در ده درم کلاب حل کند، بغایت صاف شود، و صاف مشک و زعفران را در مر کب ریزد، و کتابت کند که بغایت خوب و روان و مطوس باشد.

نوعی دیگر بستانند نشاسته گندم را و دردیگ مسین کند، و باتش نرم بریان

کند تا سیاه گردد، و نگاه دارد تا بسوزد، پس بساید و قدری مازوج در آب کند تا نرم شود، و بگذارد تا صاف شود، در میان نشاسته ریزد و بروی افکند و در آتش نهد تا بجوشد، پس بپالاید و قدری زاج در وی کند، پس بکار برد، و این نوع

مر کب را نشاستجى گویند و نوع اول را صمغى، و این نوع که مذکور میشود نیز صمغى است :

نوعى ديگر بستاند دوده چراغ و درهاون کند و بساید که سخت سايیده شود، پس آب صمغ عربى صاف کرده بگیرد چنانکه نه سطر شود و نه تنک، و اندک اندک در هاون ریزد، و نيك مى ساید تا قوی گردد، پس لختى نبات و طبرزد و نمک بگلاب بگذارد و اندکى باوى بیامیزد، و این جمله را بامداد ديگر بساید نيك، و در شیشه کند و در وقت حاجت بکار برد، اگر خواهد که مگس بروى نمشیند اندکى زهره گاو در دوات اندازد.

نوعى ديگر بگیرد قلعى و سیماب هر یکى برابر یکدیگر، و قلعى را بگذارد و سیماب بروى ریزد و صلايه کند، چنانچه نرم شود، و آب صمغ عربى در وی ریزد و کتابت کند، و بر پشت مهره بمالد.

طريقه نوشته از کاغذ بردن بستاند سفیداب ارزير، و با آب صمغوى را بساید و بر نوشته مالند، چون خشک شود مهره بزند، نوشته زایل گردد.

امید از ناظران این نسخه منبغه آنست که بمؤدای من صنف فقد استهدف عمل نموده هر کس که امرار نظرى برین اوراق نماید، آنچه بخاطر فیض مآثر ایشان رسد و ترك شده باشد، داخل فرمایند، و هر چه زاید و ناپسند طبع بلند ایشان باشد بقلم اصلاح در آورند.

هئوى

کار بسیارست در پیش قلم	گشته لیکن قوت تحریر کم
باد الطاف الهى رهبرم	خامه تحریر بادا یاورم
تادهم این داستان را اختتام	رونهم سوى دگر حسب المرام

والحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه سید الانبیاء وخاتم الاوصیاء
وآله المعصومین برحمتک یا ارحم الراحمین .

«منقول از گلستان هنر نسخه نو نویس دوست دانشمندم آقای دکتر مهدی
بیانی که از روی نسخه کهنسال دانشمند گرامی آقای حاج حسین آقا نخجوانی
استنساخ شده است» .

طهران، مهرماه ۱۳۴۱

احمد گلچین معانی